

در سوگ

دوست فرزانه ام

دکتر محمد عاصمی

عاصمی هم رفت و همدلان و همراهان و همزمانش را تنها گذاشت. اگر چه نام و یادش از دل دوستانش برون نخواهد رفت، اما جای او در عرصه مبارزات فرهنگی خالی خواهد بود. دکتر محمد عاصمی آزاده مردی بود که بیش از نیم قرن برای آزادی در عرصه های مختلف فرهنگی تلاش می کرد. به هر دری میزد، با این امید که شاید به آرزوهای دیرینه خود که آزادی ملت ایران است برسد.

بازیگری در صحنه تأثر، سرودن اشعار حماسی، نویسندگی، تحقیق و روزنامه نگاری را از سنین جوانی در وطن آغاز کرد. زمانی هم که به خارج کشیده شد، دنباله کاری که زنده یادان تقی زاده و جمال زاده و دهخدا و دیگر مبارزان صدر مشروطه آغاز کرده بودند، پی گرفت و کاوه آنان را با دم مسیحایی خود از نو زنده کرد.

عاصمی، چهل و شش سال تمام بار سنگین کاوه این نشریه نامدار را که نماد آزادیخواهان ایران شمرده می شود، یک تنه به دوش گرفت و مانند دایه ای مهربانتر از مادر فرزند آزادیخواهان صدر مشروطه را پرستاری کرد و آن را به بالنگی اش رساند.

انتشار یک نشریه در خارج از کشور با مشکلات ناشی از غربت کار آسانی نیست. بی شک در فراز و نشیب این سالهای متمادی بسیاری از فرهنگ دوستان ایرانی مانند دکتر حسین مشیری دوست دیرینه عاصمی در انتشار کاوه یار و یاور او بودند، ولی عشق و علاقه و همت و پشتکار عاصمی بود که این نشریه را در طول این سالهای زنده نگه داشته بود.

در باره دکتر محمد عاصمی سخن بسیار است که دوستان و همراهان او گفته اند و نوشته اند و باز هم خواهند گفت و نوشت. اما آنچه من در پی سفر بی بازگشت او می خواهم بدرقه راهش کنم، در ارتباط با خودم و رابطه کوتاه مدت آشنایی و دوستی ام با اوست. رابطه ای که در عین حال می تواند فرا روی همه صاحبان قلم و اندیشه ای باشد که در آینده در عرصه فرهنگ و ادبیات ایران صاحب نام و شهرت و اعتباری خواهند شد. کسانی که بایستی راه و روش او را مانند بسیاری از بزرگان فرهنگ و ادب ایران در پیش بگیرند. و بخصوص با حمایت از نوباوگان عرصه ادبیات راه را برای جوانان و تازه کاران هموار کنند. کاری که لازمه تداوم و پویایی فرهنگ هر کشوری است و عاصمی با کمال فروتنی انجام می داد و یکی از نمونه های

بارز آن خود من بودم.

در سال ۱۳۷۵ که من نخستین کتاب خود «خیام و آن دروغ دلاویز!» را به اتمام رسانده بودم، در انتشار آن مردد بودم. نخست آن که خود به ارزش و اهمیت این کتاب واقف نبودم. دیگر این که دوستانی که از محتوای آن آگاه بودند، مرا از انتشار آن بر حذر می داشتند، زیرا چند ماه پیش از آن دکتر کوروش آریامنش را به خاطر همین نوع روشنگری هایش کشته بودند.

در این میان به توصیه دوست عزیزم دکتر علی میرفطروس بخش «دادگاه عدل الهی» این کتاب را به منظور نظر خواهی برای دکتر محمد عاصمی فرستادم. این انسان با فضیلت به منظور تشویق من، بی آن که کمترین آشنایی با هم داشته باشیم، آن را در کاوه منتشر کرد. واقعیت این است که اگر دکتر عاصمی بخش «دادگاه عدل الهی» کتاب مرا منتشر نمی کرد، من این جسارت را پیدا نمی کردم که «خیام و آن دروغ دلاویز!» را منتشر کنم و چه بسا نه این کتاب، بلکه سایر نوشته های من نیز نوشته و منتشر نمی شد.

امروز که دوست فرزانه من در میان ما نیست، با این که در مقدمه چاپ سوم این کتاب به این موضوع اشاره کرده و چاپ چهارم آن را هم به دکتر محمد عاصمی و کاوه پر بارش تقدیم کرده بودم. لازم دیدم که در گرامیداشت او، این واقعیت را در سوگنامه اش تکرار و در ضمن اعتراف کنم که من سهم بزرگی از حضور خود را در عرصه فرهنگ و ادبیات ایران، وامدار دکتر محمد عاصمی می دانم.

به گرامی داشت این دوست گرانقدر، سوگنامه او را به شیوه خود که او نیز این شیوه نگارش مرا می پسندید، با این نوشته پایان می دهم :

عاصمی رفت! رفت تا به دوستان و یارانی که پیش از او سفر آخرت خود را آغاز کرده بودند، بپیوندند و ماجراهای نیک و بد زمانه، حوادث تلخ و شیرین روزگار را برای آنان بازگو کند.

با این که من به دنیای دیگر و دیدار با رفتگان باور ندارم، اما ایرادی هم نمی بینم که این بار بر خلاف باورم با معتقدان دنیای دیگر هم سخن شوم و همدلانه بگویم :

درست است که ما، دوستان دکتر محمد عاصمی همه از رفتن او غمگین و اندوهباریم. اما در عوض دوستان او که پیش از وی این جهان را ترک کرده اند، از این که عاصمی هم به آنان پیوسته است، خوشحال خواهند شد. بخصوص دوستان شفیق او که در انتظار دیدن و شنیدن سخنان وی روز شماری می کردند. به یقین آنان آمدن او را به دنیای آخرت جشن خواهند گرفت و قدم او را مبارک خواهند شمرد.

عاصمی روزها و ماهها و سالها می تواند با سخنان شیرین خود دنیای آخرت دوستانش را به شغف و شادی بیندازد و به محفل سرد و خاموش آنان گرمی و نشاط ببخشد. مگر نه این که او در این دنیا هم به هر محفل و مجلسی قدم می گذاشت با کلمات شیرین و سخنان دلنشین خود، خنده و شادی را به لبان جمع شدگان می نشانده و شادمانی را جایگزین غم و اندوه آنان میکرد؟

آری، اگر دنیای دیگر باشد، اگر رفتگان در آنجا هم شانس دیدار و گفتگو و نشست و برخاست با هم را داشته باشند، بی شک عاصمی عزیز ما، شمع محفل آنان خواهد شد، چنانچه در این دنیا نیز شمع شادی بخش محفل دوستانش بود.

اما، اما اگر به باور من، دنیای دیگری نباشد، عاصمی عزیز ما نیز با رفتن از این دنیای نابسامان و پر از کینه و حسد به آرامشی که کمتر در زندگی پر جوش و خروش خود رسیده بود، خواهد رسید. آرامشی که طبیعت، این نهاد دیر پای هستی در خواب شیرین مرگ به همه باشندگان خود به یکسان اهدا میکند.

*

نام و یاد عاصمی مثل سایر بزرگان ادب پارسی برای همیشه در فرهنگ ایران، بویژه بخش برونمرزی آن جاودانه خواهد ماند. او را عزیز و گرمی خواهند داشت و راه و روش او و مردی و مردانگی اش را سرمشق خود قرار خواهند داد.

عاصمی و عاصمی ها این دنیا را ترک می کنند، ولی هرگز نمی میرند. چرا که خاطره آنان و آثاری که از خود به جا گذاشته اند، برای زنده ماندن نام و یادشان کافی است که هرگز از میان نخواهد رفت.

پاریس بیست و دوم آذر ماه ۱۳۸۸

هوشنگ معین زاده

به نقل از کیهان لندن، شماره ۱۲۸۹

moinzadeh@gmail.com

www.moinzadeh.com